



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



10 جولای 2024

داکتر سید عبدالله کاظم

## به تقریب پنجاه و یکمین سالروز کودتای 26 سرطان 1352 چگونه سلطنت چهل ساله با تمام آرگاه و بارگاه در ظرف پنج ساعت سقوط کرد؟

محمد داؤد در مورد کودتا چه احساس داشت؟

استاد محمد عزیز نعیم (پسر سردار محمد نعیم خان و داماد اعلیحضرت محمد ظاهر شاه) طی یک مصاحبه با ولسمل - ناشر و مدیر مسئول نشریه "مجاهدولس" اظهار نمود که: «در برابر یک پرسش این نگارنده [محمد عزیز نعیم] از رئیس جمهور مرحوم [محمد داؤد]، مبنی بر اینکه آیا در قیام 26 سرطان 1352 مخفیانه کدام تفاهمی با شوروی و کمونیستها بود یا خیر؟ آن مرحوم خدا را شاهد آورد که هرگز پوشیده و آشکار همچو تفاهمی صورت نگرفته بود. ماهیت کمونیستی تعدادی از افسران که در قیام 26 سرطان سهم داشتند، از مرحوم داؤدخان مخفی نگهداشته شده بود.» محمد عزیز نعیم در ادامه می افزاید: «اشتباه جبران ناپذیر مرحوم محمد داؤدخان که در نهایت موجب ناکامی اش گردید، عبارت بود از انتخاب نادرست همکاران، او می پنداشت که هر افغان صاحب تحصیل و صاحب نظر حتماً وطنپرست با درد و با درک و متعهد به اعتلا و پیشرفت افغانستان میباشد و آنچه را به زبان میگوید، به دل نیز باور دارد! او نتوانست تا آخر عمر درک کند که عده اینها کمتر وطنپرست و بیشتر تن پرست از آب درآمدند.» او می افزاید: «شک نیست که مرحوم محمد داؤد خان در مدت مسئولیت هایش در خدمت وطنش مرتکب سهوها و اشتباهاتی شد که عواقب ناگوار را بار آورد، اما بی انصافی خواهد بود، اگر او را یگانه عامل این همه عواقب پنداریم.» ("مصاحبه اختصاصی مجاهدولس با جناب محمد عزیز نعیم"، منتشره "د ولس مل ژوند، سیاسی هلی خلی او خاطری" جلد اول، 1389، صفحه 683 - 684)

این جمله که «ماهیت کمونیستی تعدادی از افسران که در قیام 26 سرطان سهم داشتند، از مرحوم داؤدخان مخفی نگهداشته شده بود.» درست است، اما محمد داؤد کسی نبود که چشم بسته به حرف هر کس باور کند. او از این نیرنگ بیخبر نبود و بخوبی میدانست که چه بازی در پیش است و حتی تصور کرده میتوانست که بازی نمونه "مصر" در اجندای نهائی بعضی ها وجود دارد و به همین دلیل در همان روزهای اول بعد از کودتا خواست از تمرکز قدرت در دست کسانی مشکوک جلوگیری کند و مقامهای ریاست دولت، صدارت، وزارت دفاع و خارجه را به خود اختصاص داد و نیز دونه از معتمدان خود را که عضویت در کودتا نداشتند نیز بدون مشوره با اعضای کمیته مرکزی کودتا به وظایف حساس وزارت دفاع و خارجه مقرر کرد. با آنهم نسبت ضعف قدرت که برای اجرای نقشه کودتا در خود احساس میکرد، میخواست در آغاز از نیروهایی چپ متمایل به جناح خلق و پرچم تاحد ممکن به نفع خود استفاده کند و بعد از یک مرحله به تدریج در تصفیه آنها اقدام نماید.

همین احساس ضعف و ترس از احتمال ناکامی کودتا بود که محمد داؤد را گاه گاهی در مورد راه اندازی فوری کودتا دچار شک و تردید ساخته بود و آنهم بیشتر به دو دلیل: یکی اینکه وقتی متوجه می شد که با تعداد تقریباً 90 نفر شاملان کودتا چگونه میتوان از موفقیت آن مطمئن بود، آنهم در برابر چندین فرقه نظامی در کابل که زیر پوشش قوای مرکز در راس آن سردار عبدالولی با تمام قدرت قرار داشت و برای حفظ نظام از سالها بدینسو این قوای بزرگ در کابل متمرکز و مجهز گردیده بود. دیگر اینکه زیر تأثیر غیرت افغانی که چگونه در غیاب پادشاه که در آنوقت جهت تداوی چشم به لندن رفته بود، کودتا کند، چنانچه داکتر شرق از قول محمد داؤد می نویسد که می گفت: "در غیاب شاه به کودتا اشتراک نمیکنم، زیرا چنین حرکتی به نظر جامعه افغانی نامردانه تلقی

د پانو شمیره: له 1 تر 7

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولی

میشود". از جانب دیگر محمد داؤد ترس آنرا داشت تا مبادا شاه افغانستان توسط شاه ایران و حکومت پاکستان تحریک و بواسطه دوستان خارجی اش به بازگشت به افغانستان تشویق و در نتیجه جنگ داخلی را در افغانستان پیاده کند. «(مأخذ فوق... صفحه 162)

داکتر شرق در ادامه می افزاید: «ولی جمهور یخواهان [مقصد شرق از یک تعداد سرگروپهای وابسته بخودش شامل در کودتا است که سالها بعد آنها را به "جمهور یخواهان" مسمی ساخته است] از استدلال محمد داؤد برداشت دیگری داشتند و به تأخیر کودتا موافقه نمی کردند، چنانچه صبح روز 25 سرطان سید عبدالاله و عبدالقدیر [نورستانی] و پسانتر غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی نزد آمده گفتند: "سرگروپها تصمیم گرفته اند، اگر محمد داؤد به کودتا اشتراک نمی کنند، اختیار دارند، اما تو مجبور هستی از تصمیم و اراده رفقا پیروی کرده قومانده کودتا را بعهده بگیری!" من که باور داشتم با قبول چنین مسئولیتی همه چیز از هم می پاشد، بناءً موضوع را به همان صبح وقت با محمد داؤد در میان گذاشته [برایشان] گفتم: در این مرحله حساس نمیشود تصمیم رفقا را نادیده گرفت و فیصله آنها را رد کرد، زیرا اگر حادثه بدی اتفاق افتد، آنها شما را مسئول می دانند.» حسن شرق علاوه میکند: «در اثنای گفتگو با محمد داؤد، غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی که تا اندازه از دو دله شدن محمد داؤد در کودتا برافروخته هم بودند، داخل اطاق شدند. بعد از گفت و شنود با آنها، چون محمد داؤد رفقا را به کودتا مصمم یافتند، فرمودند: "از اندیشه و تلقی رفقا به معطلی کودتا واقعا پشت انسان می لرزد، از آنرو هر چه بادا باد با شما بوده و هستم. بناءً طبق پلانی که به دهم سرطان طرح شده بود، امشب ساعت یک و نیم شب سه شنبه 26 سرطان به یاری خداوند پاک اقدام شود"؛ و به غلام حیدر رسولی و محمد سرور نورستانی وظیفه دادند تا سرگروپ ها را جهت آمادگی برای سرنگونی نظام شاهی مطلع ساخته تا به ساعت گفته شده منتظر امر حرکت باشند و هم فیصله شد که محل قومانده خانه محمد داؤد و جای دستگیر شوندهگان خانه عبدالقدیر نورستانی باشد، زیرا خانه او به گوشه افتاده بود و همسایه نداشتند و مرا هدایت دادند تا در آن شب همراهی شان در محل قومانده باشم. محمد داؤد به رسولی گفت: "اگر بنا بر اتفاق نتوانم با شما تماس بگیرم، در انصورت داکتر با شما تماس خواهد گرفت." «(مأخذ بالا ، صفحه 161 - 162)

متن فوق آنچه از کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" اقتباس گردید، با متنی که در کتاب "کرباس پوشها" (صفحه 108) آمده است، فرق دارد؛ در کتاب کرباس پوشها متن مختصر بوده و فقط از دو نفر رسولی و سرور نورستانی نام برده شده، در حالیکه در کتاب بعدی نام های سید عبدالاله و قدیر نورستانی نیز بر آن علاوه گردیده است؛ در کتاب کرباس پوشها این ملاقات با ذکر "روزی بعد" خلاصه شده و اما در کتاب بعدی تاریخ این ملاقات بروز 25 سرطان مشخص گردیده است. در اینجا سؤال میشود که چگونه در ظرف یکروز امکان داشت همه اقدامات برای یک کاربیس مهم و خطیر آنهم بطور سری و مخفی آماده گردند؟ لذا گمان میرود که ملاقات چند سرگروپ با محمد داؤد باید در حواشی روزهایی صورت گرفته باشد که پادشاه هنوز هم در لندن بوده است، زیرا سفر غیر مترقب سردار محمد نعیم به لندن و دیدار او با پادشاه روی موضوعی صورت گرفته خواهد بود که با این فشار سرگروپ ها بر محمد داؤد مبنی بر اینکه اگر او در کودتا اشتراک نکند، آنها خود شان به آن کار اقدام خواهند کرد، ارتباط میگیرد.

علاوتاً حسن شرق باز هم از نگرانی و تشویش محمد داؤد در اجرای موفقانه عملیه کودتا تذکر داده و در کتاب "کرباس پوشها" می نویسد: «داؤد خان همان شب کودتا با پسر خود ویس به خانه من آمد و گفت: "تا همین دقیقه پسر من از کودتا اطلاع ندارد. در این نیمه شب از تو یک خواهش دارم و به حیث یک برادر بزرگ به تو امر میکنم،... در صورت ناکامی به خداوند بزرگ ترا سوگند میدهم اگر من قادر به خود کشی نشدم، مرا از بین بردارید، زیرا زندگی برایم ارزش اسارت را ندارد"، میخواستم چیزی بگویم به همراه ویس پسر خود به موتر سوار شد و خدا حافظی کرد و رفتند.» («کرباس پوشها..»، صفحه 109 و 110)

در اینجا این سؤال در ذهن خطور میکند که چرا محمد داؤد در شب کودتا با پسر خود به خانه داکتر شرق رفت و باز هم چرا خواست با ابراز اینکه اگر قادر به خود کشی نشود، او را از بین ببرد و با اینکار بجای آنکه مورال کودتاچیان را تقویه کند، در دل آنها ایجاد وسوسه کرد؟ لذا داکتر شرق در کتاب بعدی خود برای پرکردن این خلاء دلیلی را به این عبارت از قول محمد داؤد بیان میکند: «محمد داؤد فرمود: "به این جهت آمدم تا رفقا

نگوید که همه در حرکت اند و داؤد نشسته. "[!]... و فرمود: "پاچاگل به محل چنار - محل قوماندانی هوائی انتظار دارد، او را با خود به خانه ام بیاورید" و سپس [محمد داؤد] کلید موتر خود را به من داده و خود با موتر ویس پسرش که به عقب او آمده بود، خواست سوار موتر شوند، آهسته گفت: "پسرم از کودتا خبر ندارد!؛ ضمناً فرمود: "اگر خدای ناخواسته موفق نشدیم از شما و پاچاگل خواهش میکنم، اگر خود کشتی نتوانستم، مرا از میان بردارید، زیرا نمیخواهم به ناکامی و سرافکندگی زنده باشم."» در اینجا باز هم سؤال میشود که چرا محمد داؤد در آن شب مهم با پسر خود به خانه شرق بیاید و بعد کلید موتر خود را به شرق بدهد و خودش با پسرش که از کودتا خبر نداشت، دوباره رهسپار خانه خود شود؟

شرق می افزاید: «اوشان که قوماندانی بود مجرب و مردی بود ناترس، در دل شب با فرزندش که هردو غیر مسلح بودند، در جستجو و تقویه روحیه رفقای هم پیمان برای سعادت افغانستان کوچه به کوچه می گشتند.» [چرا کوچه به کوچه؟] این همه حرفهای است که در متن کتاب دوم علاوه شده، در حالیکه در کتاب کرباس پوشها چنین نکات وجود ندارند. [تأسیس و تخریب جمهوری... صفحه 164]

همچنان پاچا گل وفادار میگوید که: داؤد خان در شب کودتا هنگامیکه دستگاه مخابره را به خانه موصوف می برد، برایش گفته بود: در صورت ناکامی کودتا، او را به قتل برساند و علاوه کرده بود که: «من میدانم که پادشاه مرا اعدام نمیکند و مرا می بخشد، اما من اینگونه زندگی را نمیخواهم». (شهرت ننگیال: "محمد ظاهر شاه"، صفحه 71)

### طرح پلان عملیاتی کودتا:

در این مورد باز هم به سراغ نوشته های متفاوت داکتر شرق، غوث الدین فایق و نبی عظیمی میروم. داکتر شرق در هر سه کتاب خود راجع به پلان کودتا و تطبیق آن با آنکه تفاوت در جمله بندی ها و تزیید و تنقیص کلمات از جمله ذکر "جمهوریخواهان" بجای "سرگروپها"، "رفقا" و یا "کودتا چیان" دیده میشود، اما لازم است تا این موضوع را به استناد متن کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" او که بار اول در سال 1384 (2005م) به چاپ رسیده است، بررسی کرد.

شرق در زمینه می نویسد: «به اوائل سرطان 1352 ش سرگروپها به رهبر کودتا اطمینان میدهند که جمهوری خواهان برای سقوط سلطنت آماده و منتظر هدایت اند. بناءً محمد داؤد جهت اقدامات عملی و جلوگیری از برخورد احتمالی با داشتن نظریات سرگروپ ها تجویز کردند که در شب کودتا، همزمان با اشغال رادیو افغانستان و تصرف دستگاه مخابره سرتاسری، قوماندان ها و اشخاص مؤثر اردو که میتوانند قوای تحت فرمان خود را به مقابله کودتاچیان سوق دهند، دستگیر شوند، مانند وزیر دفاع ملی، مارشال شاه ولی خان، قوماندان قوای مرکز، قوماندان فرقه ریشخور، قوماندان فرقه قرغه و قوماندان های قوای 4 و 15 زره دار، قوماندان گارد شاهی، قوماندان قوای هوائی و مدافع هوا، قوماندان ژاندارم و پولیس، قوماندان کوماندو و همکاران مؤثر شان.»

داکتر شرق می نویسد: «محمد داؤد که سالها به حیث قوماندان فرقه، قوماندان قوای مرکز و وزیر دفاع در تجهیز و تعلیم و تربیت اردو خصوصاً قوای زره دار و هوائی نقش براننده و سهم فعال داشتند، می دانستند که کدام قطعه در چه زمان و برای چه هدف سوق داده شود تا موفقیت نهائی را داشته باشد. بناءً وظایف هر قطعه و هماهنگی همه را تنظیم و نقشه کودتا را ترسیم و وظیفه هر سرگروپ را مشخص و زمان حمله هر کدام را چنان عالمانه پی ریزی کرده بودند که واقعاً جای تکان خوردن و مقاومت به حامیان سلطنت باقی نمانده بود.»

شرق در ادامه می افزاید: «بطور نمونه دستگیری قوماندان های قوای 4 و 15 زره دار به عهده تانکیست ها بود و دستگیری قوماندان هوائی و مدافع هوا را طرفداران پاچاگل و فادار تأمین میکردند. اشغال مرکز تیلیفون سرتاسری به توره خان دگرمن و دیگر صاحب منصبان احتیاط و اگذار شده بود. دستگیری قوماندان کوماندو و تسخیر گارد شاهی به کوماندو های تحت امر فیض محمد و تانکیست های تحت امر حبیب الله [زرمی] سپرده شده بود. از آنجائیکه قرارگاه قطعه انضباط در وزیر اکبرخان، محل بود و باش مارشال شاه ولی خان، وزیر دفاع ملی و قوماندان قوای مرکز [سردار عبدالولی] و مرکز رادیو افغانستان بود، دستگیری اشخاص گفته شده و تصرف رادیو را به قرار ذیل به قطعه انضباط داده بودند: محمد نبی عظیمی و چند صاحب منصب از قوای

انضباط و دیگر قوا به دستگیری وزیر دفاع ملی، دستگیری مارشال شاه ولی خان توسط جان محمد و صاحب جان و چند همکار دیگر از قطعه انضباط، تصرف رادیو افغانستان بوسیله عبدالستار، سید نجم الدین و رفقای از انضباط. با آنکه احمد ضیاء مجید همراه با محافظین خانه عبدالولی از دستگیری وی اطمینان می دادند، با وجود آن یک بلوک از کومانندو و یک زنجیرتانک از قطعه حبیب الله و چند صاحب منصب احتیاط هم گماشته شده بود تا در صورت لزوم با ضیاء مجید همکاری کنند و هم رهبر کودتا به غلام حیدر رسولی هدایت دادند تا قومانده حمله آوران خانه قوماندان قوای مرکز را شخصاً بعهده بگیرد.» (تأسیس و تخریب اولین جمهوری"، صفحه 161)

داکتر شرق به محل چنار [واقع در حاشیه میدان هوایی کابل که مرکز قواندانی قوای هوایی و مدافعه هوایی بود] میروید و در آنجا با پاچاگل وفادار و دونفر دیگر - سید محمد گلابزوی [خلقی بزرگ] و محمد رحیم مستغنی [پسر جنرال کریم مستغنی] که به گفته شرق هر دو از جمله "جمهوریخواهان" بودند، ملاقی شده و پس از آنکه پاچاگل مراقبت قوای هوایی را به عبدالحمید محتاط در آنشب می سپارد، خودش با داکتر شرق به مرکز قومانده - خانه محمد داؤد می آید و در نصب آله مخابره که از قوماندانی هوایی به خود آورده بود، دست بکار میشود و یک پایه دیگر آنرا به محمد آصف داد تا به قطعه انضباط انتقال دهد. بدین ترتیب دستگاه مخابره آماده شده و همه عناصر کودتا گوش به فرمان محمد داؤد میدهند.

### آغاز و انجام عملیات موفقانه کودتا:

داکتر شرق می نویسد: «محمد داؤد به ساعت یک و نیم شب 26 سرطان با اتکاء به خداوند بزرگ به قطعات آماده شده برای تغییر رژیم شاهی به جمهوریت قومانده حرکت دادند. چند ثانیه [!] بعد صدای زره دار و تانک ها از میان ارگ و بالا حصار بالا میگردد و قطعات دیگر جمهوریخواهان بهرجائی که بودند، بسوی نکات قبلاً تعیین شده به حرکت می افتند و همزمان با دستگیری اشخاص مورد نظر، رادیو افغانستان و دستگاه مخابرات سرتاسری را اشغال و فلج می کنند... صاحب منصبان همکار ضیاء مجید در قوای انضباط به دستگیری بسیاری از شخصیت های خاندانی و دولتی سهمی بودند و ضیاء مجید به دستگیری شخص سردار عبدالولی تعیین شده بود. او بهتر از هر کسی دیگر کتج و کنار خانه او [سردار عبدالولی] را میتوانست زیر نظر داشته باشد، زیرا او عبدالحمید ضابط و عمرا خان خورد ضابط و محافظین خانه عبدالولی را جذب کرده بود. ضیاء مجید میگوید: "همین که قومانده رهبر کودتا را شنیدم، از دروازه به صدای بلند به عبدالولی گفتم که کودتا شده و باید تسلیم شود. او از کلکین نگاه کرده گفت: ضیاء تو؟، گفتم بلی او کلکین را می بندد و به صدای های پی هم اعتناء نمیکند. در این اثنا قطعه کومانندو و یک تانک از ارگ رسید. رسولی مردی که در آنشب به همه جا حاضر بود، پرسید: "عبدالولی تسلیم نشد؟"، گفتم نه! به تانکیست ها امر کرد تا آهن پوش خانه اش را هدف قرار دهند و من [ضیاء مجید] دویده به داخل خانه رفتم. در این اثنا توپ تانک پشت خانه را به هوا بلند می کند که ناگهان عبدالولی با لباس جنرالی و تفنگچه بدست پیش رویم سبز میشود، در حالیکه مرگ در چند قدمی ام رسیده بود، صدا کردم و الاحضرت تسلیم شوید. خلاف آنچه پنداشته بودم، او تفنگچه را دو دسته پیشکش و سراپا آماده ای تسلیمی بود که پاچا گل وفادار هم از خانه رهبر می رسد. او تفنگچه را گرفت و من عبدالولی را به خانه قدیر خان بردم.» (تأسیس و تخریب جمهوری.. صفحه 166)

شرق می نویسد: «ساعت 10:20 پاچاگل خبر دستگیری عبدالولی را آورد و تفنگچه او را با خود داشت، به او گفتم: تفنگچه و دستگیری عبدالولی را به تو تبریک میگویم. محمد داؤد برای ما چور و چپاول و تقسیم مال مردم کودتا نمیکنیم؛ در حالیکه از شنیدن این جمله تمام وجود مرا عرق خجلت پوشانده بود، ادامه داد: "اگر کامیاب شدیم مسئول امنیت، حفظ جان و مال مردم شما در مقابل کمیته مرکزی خواهید بود"، به او گفتم: عملاً اجرای امر شما را ثابت میکنم.» حسن شرق می افزاید: «این اولین بار بود که محمد داؤد بجای سرگروپ ها "کمیته مرکزی" را نام می گذارند. به ساعت 20:20 مخابره مرکزی سرتاسری افغانستان فلج و مرکز مخابرات بدست کودتاچی ها اشغال شده بود [شرق در اینجا از کودتاچی ها سخن میگوید، نه از جمهوریخواهان]، ساعت 3:00 حبیب الله خان [زرمتی] در حالیکه از پیشانی او خون می چکید، مرا در بغل گرفته و چیغ زد: "تبریک! تبریک! تماماً گارد تسلیم و اکنون ارگ تحت تسلط ما میباشد". تا ساعت 5:00 صبح تمام آنهائیکه باید دستگیر می شدند، دستگیر و تنها شهزاده احمدشاه کمی مقاومت کرده خوش بختانه به

کشاله نکشیده، از آنرو او از خانه اش و مارشال شاه ولی خان که در پغمان بود تا ساعت شش صبح 26 سرطان در محل توقیف بخانه عبدالقدیر آورده شده بودند. شش صبح به تمام شهر کابل و قطعات عسکری کودتاجیان مسلط بودند.» («کرباس پوشها...» صفحه 111)

در حالیکه حسن شوق در کتاب کرباس پوشها (صفحه 109) راجع به فعالیت غوث الدین فایق همینقدر می نویسد که: «یک تعداد تانکیست با سرگروپ ها و همکاران غوث الدین فایق از کندک انضباط سلاح گرفته و اشخاص مورد نظر را که قبلاً درباره شان فیصله شده تحت توقیف قرار میدهند، محل توقیف خانه عبدالقدیر نورستانی مقابل مارکیٹ شهر آراء بود»، اما خود فایق در کتاب خود از تعداد 60 نفر رفقای خود صحبت میکند و از جمله از حبیب الله زرمی نام میبرد که با خارج ساختن چند تانک از ارگ در گرفتاری وزیر دفاع و دیگر جاهای حساس فعالیت کرد؛ همچنان او از اشغال قطعه منتظره و قرارگاه وزارت داخله، و در عین زمان از گرفتاری قوماندان فرقه ریشخور، قوماندان هوائی، قوماندان فرقه قرغه و نیز گرفتاری شهزاده احمد شاه وکیل سلطنت و محمد موسی شفیق صدراعظم گزارش میدهد. (برای شرح مزید دیده شود" فایق - رازی را که نمی خواستم افشاء گردد... صفحه 61 تا 65)

داکتر حسن شوق در کتاب "تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" (صفحات 486 تا 490) از جمعاً 111 نفر نظامی نام می برد که در کودتا اشتراک داشتند به این ترتیب که: 32 نفر نظامی از قطعات مربوط قوای 4 و 15 زره دار که 28 نفر آن از لمری بریدمن تا خورد ضابط بودند، 34 نفر از مربوطات قوای هوائی و پیلوتان، 32 نفر از نظامی های "احتیاط" که به سلاح دسترسی نداشتند و بیشتر در ادارت نظامی کار میکردند که اکثر شان در رتبه جگتورن قرار داشتند، 7 نفر - لمری بریدمن از قوای کوماندو و 6 نفر لمری بریدمن از قطعه انضباط.

محمد نبی عظیمی که قبل از کودتا به رتبه بریدمن به حیث قوماندان تولى در قطعه انضباط شهری قوای مرکز ایفای وظیفه میکرد و در ماه حوت 1351 به وسیله ضیاءمجید در صف کودتاجیان جذب شده و در جریان کودتا بخصوص در گرفتاری بعضی شخصیت ها نقش داشت، ضمن شرح خاطرات خود که مشتمل بر دو کودتا هریک کودتای 26 سرطان 1352 و کودتای 7 ثور 1357 که بوسیله کمونیستها جهت سقوط دوره جمهوری براه اندخته شد، در کتاب "اردو و سیاست - در سه دهه اخیر افغانستان" به تفصیل بیان کرده است، نقش شوروی را در کودتای 26 سرطان رد میکند و نیز از اینکه در آن کودتا هیچ عضو منسوب به خلق و پرچم شامل نبود، دلایلی را ارائه میدارد و می افزاید که تعدادی از کودتاجیان بعداً به دلیل کم لطفی محمد داود تغییر مسیر دادند و به احزاب خلق و پرچم پیوستند، اما استدلال او که مشابه با استدلال داکتر حسن شوق و بعضی کسان دیگر میباشد، چندان مدار اعتبار نیست، زیرا وجود همچو اشخاص مظنون به تمایل چپ در بین کودتاجیان از همان اول شایع بود و بعداً ثابت شد که اکثر آنها از قبل متمایل به جناح چپ (خلق و پرچم) بودند و جهت نیل به هدف خاص بعدی یعنی راه اندازی مودل "مصر" (قبلاً در زمینه به تفصیل صحبت گردید) در حلقه ای داکتر شوق به کودتای 26 سرطان پیوستند. در این ارتباط قابل ذکر است که نبی عظیمی خودش مثل یک تعداد دیگر از کودتاجیان، یکی از همین اشخاصی بود که نقاب بر رخ کشیده و شامل کودتای 26 سرطان گردید و اما بعداً در دوره خلق و پرچم به بالاترین رتبه نظامی ستر جنرالی رسید و تا سقوط آن رژیم یکی از مقتدرترین جنرالهای سرخ محسوب میشد.

تا اینجا رویداد شب کودتا را از قول سه نفر فعال و شامل در کودتا بطور مختصر یادآور شدیم، اما جا دارد که موضوع را نیز از زبان یکی از جنرالهای ورزیده اردو که در راس یکی از ریاست های وزارت دفاع ایفای وظیفه میکرد و در کودتا سهیم نبود، جنرال محمدزکریا ابوی نقل قول کنیم که به حیث ناظر اوضاع در سلسله مقالات خود تحت عنوان "داؤدخان و اردو" راجع به جریان کودتا و حواشی آن بیان کرده است. او می نویسد: «داؤد خان پلان کودتای خود را آهسته و دقیقانه پی ریزی میکرد و توسط دوستان در جلب صاحب منصبان خاصاً صاحب منصبان خورد رتبه و جوان اقدام می نمود. دسته های مختلف تعیین شده بودند، شخصیت های که باید گرفتار شوند، دقیق فکر شده و آدرسها مشخص گردیده بود. درست در شب کودتا در بعضی سرکهای لازمه در روی سرک اشارات و شفر حرکت خط اندازی شده بود و کودتا وقتی صورت گرفت که شاه در خارج مملکت بود و شهزاد احمد شاه بی خبر از دنیا نیابت سلطنت را داشت. نیمه شب 26 سرطان 1352 دستگاہ

مخابره گارد شاهی در منزل داؤد خان انتقال یافت و امر کودتا از طرف خودش صادر شد و در آن واحد گروپ های کوچک گارد شاهی، قوای 15 زره دار، قوای 4 زره دار، قطعه پراشوت، قطعه کوماندو و غیره به حمله آغاز و قطعات مرکز، میدان هوایی کابل، میدان بگرام، مرکز دستگاه تلیفون اتومات و نقاط حساس شهر را اشغال نمودند و موازی با این حرکات قوماندان های قطعات، یاوران شاه، قوماندان گارد شاهی، وزیر دفاع ملی، سردار ولی داماد شاه و شاه ولیخان مارشال، صدراعظم [محمد موسی شفیق] و شهزاده احمد شاه دستگیر شدند و این گرفتاری ها و اشغال برق آسا و بی خبرانه و ماهرانه صورت گرفت که هیچ مقاومت به عمل نیامد و هم تلفات آن بسیار محدود بود و همانطوریکه داؤد خان علاقه داشت که تلفات نباشد، آنرا یک کودتای سفید باید گفت. تا روشنی صبح پلانها تطبیق شده بود، اشخاص مورد نظر گرفتار و نقاط مهم شهر، دستگاه های ارتباطی و رادیو اشغال شده بود و به صورت عمومی مردم از کودتا خبر نداشتند و در بی اطلاعی محض فرو رفته بودند، خاصتاً در اطراف از این جریانات آگهی نبود، حتی صاحب منصبان و مامورین دولت برای اجرای وظیفه راهی دفاتر و قطعات بودند که در راه ها و سرکها با تانکها و قطعات گزرمه و محاصره کنندگان مواجه شدند.»

داؤد خان صبح زود 26 سرطان از رادیو افغانستان ابلاغیه کودتا و ختم دوره شاهی را به اطلاع عامه رسانید، به گفته جنرال ابوی: «صدای این مرد شناخته شده هر نوع مقاومت و یا مفکوره مقاومت را اگر هم بود، خنثی ساخت، چون او را همه می شناختند. مردم هم نوآوری میخواستند، از پادشاهی چهل ساله ظاهر شاه و یکنواختی ابلاغیه های زمان های معین، اوامر بیجا و نامورد دور و پیش مقام سلطنت خسته شده بودند و هر یک منتظر یک واقعه بد بودند. تغییریکه به این شکل آمد، اقلأ تا اندازه شناخته شده بود و قابل قبول. اگرچه بودند کسانی که از این حرکت و از انهدام خاندان شاهی دلگیر و برای آینده افغانستان هراسان بودند، چه منبع کودتا سرچشمه تحریکات و کمک کنندگان، پیش هرکس و هر حلقه به نحوی تخیل می شد و از موجودیت عمال کمونیستی و مخبرین آن در حلقه کودتاچیان مظنون و خشمگین بودند. این سوء ظن بجا بود. دیدیم که یک تعداد این اشخاص چه در زمان داؤد خان و چه در سلطه مطلق کمونیستی چهره های خود را ظاهر نمودند و عده ای تاحال پوشیده مانده و درستر شان کی جی بی تیپ و تلاش ها نموده است.»

جنرال ابوی می نویسد: «روزهای اول کودتا تکاثر و تکاثف رفت و آمدها در وزارت دفاع زیاد بود. از جمله جنرال متقاعد خان محمد خان مرستیال به وزارت دفاع آمده و در سایه دوستی هائیکه با داؤد خان داشت و با کمک دوستان زیادیکه در اردو و وزارت دفاع داشت، میخواست اتاق وزیر دفاع را گشوده به کار شروع نماید، مگر موفق نشد و بعداً از ورودش به وزارت هم جلوگیری و ممانعت بعمل آمد. داؤد خان قرارگاه خود را به وزارت دفاع ملی انتخاب و جنرال مستغنی رئیس زره دار را که شخصیت مورد اعتماد او و شخص پاک نفس و محترم اردو بود، به حیث لوی درستی مؤظف نمود. قطعات عسکری خاصتاً رفقای کودتا برای چندی نقاط مهم و چارراهی های مورد نظر را پهره داری می نمودند، قطعات اطراف تحت امر قوماندان های سابق و جدید ارادت و طرفداری از جمهوریت را اعلام و آهسته آهسته آرامش برگشت.»

در این موقع محمد داؤد خان: «به سرعت تماس های سابق را با صاحب منصبان شروع نمود و پست های دور و پیش خود و حساس را به رفقای کودتا سپرد و تمام کسانیکه در شب کودتا فعالیت و سهم داشتند، بدون مد نظر گرفتن سوابق و دوره خدمت به دو رتبه ترفیع نایل شدند و دفعتاً در اردو مادونان مافوق و مافوقان به حیث مادون در آمدند که این خود به روحیه اردو و شکیبائی باطنی تأثیر ناگوار داشت و داؤد خان مجبور شد که به کافه اردو یکسال قدم بخشش نماید و خوردضابطان اردو را که تعداد آن بیش از شش هزار نفر بودند، عموماً به رتبه بریدمن ارتقا دهد، باز هم این تغییر رتبه بدون مدنظر گرفتن دوره خدمت و قدم عملی شد. از جانب دیگر برای این بریدمن های جدید در اردوی کوچک کادر وظیفه نبود، از سوی دیگر عوض شان خورد ضابط جدید نبود که وظایف شانرا اجرا نمایند، اجباراً به رتبه جدید و پرستیژ نوین به همان وظایف پائین سابقه استخدام شدند و حتی از نقطه نظر کتگوری صنف خدمت، در معاشات تنقیص بعمل آمد، چه معاش یک سرپرکمشر و یک سر پرکمشر قدم دار به مراتب بیشتر از معاش یک بریدمن بود. این موضوعات سبب هیاهو شد و فوراً توسط فرمان جداگانه امر شد معاشات بریدمن های که از خورد ضابطی به این رتبه رسیده اند، مثل معاشات سابقه شان اجرا شود و این چاره عاجل و غیر اساسی تا چند سالی مؤثر بود، چون در

سالهای بعدی نه ترفیع معاش دیدند و نه ترفیع رتبه، انزجار اولی تازه گردید و شدت دسپلین چاره اساسی حساب نمی شد. آنها در زیر پرده در صف مخالفین قرار گرفتند و صید خوبی برای کی جی بی و کمونیست ها گردیدند.»

پس از اعلام جمهوریت محمد داؤد خان به سرعت مقرری های اردو را رویدست گرفت و بصورت عمومی رفقا و همراهان کودتا را در راس قطعات حساس و مهم مقرر نمود، چنانکه جنرال ابوی می نویسد: «تورن جنرال حیدر رسولی را به قوماندانی قوای مرکز، جگرن جدید محمد یوسف فراهی را به قوای 15 زره دار، جگرن جدید سرور نورستانی را به قوای 4 زره دار، دگروال جدید سید امیر لغمانی را به قوماندانی عمومی هوایی و مدافعه هوایی که بعداً این رفیق کودتا [در قضیه مسمی به میوندوال] گرفتار و اعدام شد. دو نفر جنرالان متقاعد زمان شاه دوباره به خدمت جلب و به پست های ذیل مقرر شدند: تورن جنرال متقاعد محمد حسین خان پدر ببرک کارمل به قوماندانی قوای هرات و تورن جنرال متقاعد محمد نعیم وزیری به حیث قوماندان قوای قندهار. در حصه اولی در بین رفقا پنهانی تبصره هایی صورت می گرفت مانند سائر تبصره ها، یعنی اشتراک اجنبی در کودتا و دیده شدن بعضی چهره های غیر افغانی در بین افراد و غیره و غیره که با دوام سلطه جمهوریت خاموش ماند.»

جنرال مستغنی به حیث لوی درستیز میخواست یک اعتماد راستی و کلی را بین اردو و به منفعت رئیس دولت و وطن ایجاد نماید و چهره کمونیست ها را به داؤد خان معرفی کند، مگر مرضی موجب می شد که گاه گاهی از وظیفه بدور ماند و غیابت او زمینه طلانی را برای کمونیست ها مساعد می ساخت. جنرال ابوی در این ارتباط می نگارد: «اولین مخالف او [مستغنی] با گروه و خدمتگاران حسن شرف بود و به چه زحمت ها او ضیاً مجید را از گارد جمهوری تبدیل کرد و حتی در تبدیلی نبی عظیمی از قطعه محافظ نیز مشکلات دید. مگر چشم دیده های چند سال بعد واضح ساخت که این مرد متدین [مستغنی] نیز جلو سیلابها را گرفته نتوانست و تعدادی چنان در زیر خاک ها حفره ها داشتند که خود شانرا هم ناکام ساختند.»

با شرح فوق دیده میشود که در ظرف پنج ساعت یعنی از ساعت یک بجه شب تا ساعت شش صبح 26 سرطان کودتاچیان که تعداد شان کمتر از یکصد نفر بود و اکثریت قاطع آنها در پایان ترین رتب نظامی قرار داشتند، موفق شدند به سهولت و بدون تلفات و مقاومت، همه شخصیت های کلیدی اعم از ملکی و نظامی را به آرامی دستگیر و آنها را به محل توقیف در منزل قدیر نورستانی انتقال دهند و شهزاده احمدشاه و بخصوص سردار عبدالولی - کل اختیار اردوی شاهی را بدون مقاومت در ظرف کمتر از نیم ساعت و ادار به تسلیم شدن سازند و با این ترتیب سلطنت چهل ساله محمد ظاهر شاه را که خودش بعد از تداوی چشم از لندن برای استراحت به یکی از جزایر ایتالیا رفته بود، در طول پنج ساعت در شب 26 سرطان سقوط دهند و به جای آن نظام جمهوری را در کشور جاگزین سازند.

آرشیف: مطالب دیگر محترم داکتر سید عبدالله کاظم